

حصه تا با محمد باقر علیه السلام

۴۳۴

بروی نیت مجلسی علیها السلام میفرماید ظاهر این است که: و ان لا باس بحجر مبرزه باشد و برای وصل باشد ای
 و ان کان غیر مضطرب الی الله او ای یا مخففه باشد و این وقت ضمیر به مصدر است و ای راجع است ای لا باس
 بالتداوی و یا اینکه و او حالیه باشد و راجع توجیه اول کرد و در پان نسخ و لا باس به مذکور است و این
 اظہار است و دیگر در آن کتاب از محمد بن اسماعیل بن ابی زینب مرویت که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

علاج تب

شندیم فرمود **الخروج القوی فی ثلثة اشیاء فی القوی و فی العرق و فی استهال البطن** چیز
 اسباب بجران زوال تب است یکی قوی فرمودن و دیگر خوی کردن سیم شکم را زدن و دیگر در استهال
 از حضرت ابی جعفر علیه السلام ابو حمزه ثمالی روایت کند که فرمود **من تقیاً قبل ان یقیئاً کان افضل**

فوائد

من استعین دعاء و یخرج القوی علی هذا السبیل کذلک ذاء و علة یعنی هر کس در هنگام حصول
 مرض قوی کند از آن پیش که بیرون از اختیار قوی نماید یا بستیماری بعضی و او قوی کرده باشد یا اینکه
 در آن مرض از سخت طبیعت اوقتی فرماید از هفتاد و دو برای او افضل است و چون بر این پنج قوی بیاید

فصدوق کون

هر روز و هفتی بیرون کند و نیز در آن کتاب از معویة بن حکم مرویت که روزی حضرت ابی جعفر علیه السلام
 طیبی را احضار فرمود و از رکی از بطن کف مبارک فصد نمود و دیگر در آن کتاب از ابن مسکان و زرار
 مرویت که حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام فرمود **طیب العرب فی ثلث شرط الجحامة و الحقنة**

طب عربی

و اجتر الداء الکفی یعنی طبابت عرب به غیر مروط است بحجاست خون بیرون کردن و بخته
 شکم را زدن و پایان دارو با داغ نهادن است یعنی بعد از آنکه در پاره امراض از هیچ داروی سود نرسد
 داغ باید نهاد و تا به دای دیگر شاید نشاید و نیز در آن کتاب از حضرت باقر سلام الله علیه مروی است که

مربوط باشد

طیب العرب فی سبعة شرط الجحامة و الحقنة و الحمام و السعوط و القی و شراب العسل و اجتر الداء الکفی
و ذبا بزاز و منه النور یعنی طب عرب به هفت چیز مشروط است حجامت و قننه و بکوبان شدن و دارد
 پسینی در آنکندن و عطسه کردن قوی نمودن و آشامیدن عسل و پایان دارو با داغ نهادن است و با
 باشد که توی فرمودن نیز اضافه بر این هفت معالجه است و دیگر در آن کتاب از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر

فایده تجارت

محمد بن علی علیهما السلام مرویت که فرمود **من اجتمعت نظر الی اولی نجمة من دونه آمن من**
الرمدة الی الجحامة الاخری یعنی هر کس حجامت کند و باول شیشه که از خون او گرفته شود نظر نکند تا زمانی که
 بحجامت دیگر حاجت یابد از در چشم این باشد و دیگر در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام از

در اجتماعت از

حمیده سیرش حضرت باقر علیهما السلام مرویت که فرمود **اجتمعت علی رسول الله علیه و آله فی رأیة**
و بین یکتفیه و فی قفاه ثلثا حتی واجدة النافعة و الاخری للفیئة و الثالثة للنفیة یعنی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در سر مبارک و ما بین دو کتف مبارک و پشت کردن مبارک را حجامت
 فرمودی و سه شیشه خون بر کتفی و حجامت سر را نافه و حجامت ما بین دو کتف با مفیئة یعنی سوزاننده

و سیرا

جلد اول از کتاب احوال

ص ۳۵

وسیم که از پسک دن باشد منقذه نام فرمودی یعنی آدمی را از امراض نجات میدهد معلوم باد که فضل حیات
 اسس و منافع آن دره ایات خاصه و عامه وارد است و بعضی از اطبا گویند حیات در وسط بسیار نافع است
 و دیگر در آن کتاب از جابر صبی مسطور است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بامروی از اصحاب خویش فرمودند
 میفرمود تا باین کلام مبارک که من غیر مرض پوست آنجا نمیرود و اجتمع ذلك عند جماعتيك والدم ليل يهد
 الله و قد تقدمت و دیگر در کتاب مذکور از احمد بن محمد مسطور است که گفت حضرت باقر علیه السلام برای یکی از ام
 و نه خود توصیف بخوردیم را میفرمود که برای هر چیزی و هر وقتی روحانی از دیوانگی و تباهی عقل و خون و مصروع
 و دیورده و خزان نافع و مجرب است باذن خدا تعالی قال تاخذ لنا انا و سند زوسا و براق الفم و کور سندی
 و قشور العنظل و خرا بونی و کبریتا ایض و کسرت داخل المقل و سغدیان و یکتز فیهم و تر و شعر فقل
 ملوث بقطران شامی قدر نلک قطرات یجمع ذلک کله و تصنع بخورا فانه حید. نافع انشاء الله تعالی
 فرمود دیگر که وسند و من براق الفم که سنگی سفید و شفاف است و کور سندی یعنی مقل سندی در پان نسخ
 که سندی با راه روز است که جز بندی جزو او یا ناریل باشد و پوست خنظل و عرابی بفتح اول و قصر آخر و خرا
 از جمله سداب بری است و در بعضی نسخ مازنی معروف است و کبریت ایض و بعضی نسخ و تحیره داخل المقل است
 یعنی کبریت یا هر یک از آن مذکور است را در وسط مقل سنگینی این بید است و سغدیان که بر کی مانند کدما از آن
 دارد و فرمودی نقد یعنی خارا آن را در آن بسیار میگردانی و بقطران سامی یعنی عصاره اهل عین میداری و الویه
 و بقدره قطره آن را در تخیر بکار میری تا بخار است خداوند نعمت کامل حاصل کرد و مجلسی علیه الرحمه میفرماید در این خبر
 تصحیف و تحریف بسیار بود و ما به بسیاری نسخ منقده تصحیح کردیم معذکات یصحیح کامل شده است و دیگر در آن کتاب
 از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شخصی در خدمت آنحضرت از وجع طحال یعنی سپرز بنالید و شکایت نمود که به
 علاجی معالجه کرده و هر روز بر شدت درد منورده میشود چندانکه مشرف بهلاکت است و این شخص از اولیای
 آنحضرت بود فرمود اشتر بقطره ضربه از اناء اوله فلما حید ایمن عرب و اطعم من به هذا الوجع ثلثه ايام
 فانما اصل ذلك بربی انشاء الله تعالی بقطره نقره کدما بنجر و باروغن عربی برانی نیکو تربیت کن و تا سه روز آن کس
 که در دوار و بخوران و چون چنین شود بخار است خدا عافیت حاصل میشود و نیز در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام
 مسطور است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود انکماة من المن و المن من الجنة و ما لها شفاء للصدین
 یعنی ساروغ از جنس من و من از بهشت است و آتش و آبی چشم است و نیز در آن کتاب از جابر صبی از حضرت باقر
 علیه السلام این خبر مذکور است و در دنبال آن مسطور که رسول خدای فرمود و العجوة من الجنة و ما لها
 شفاء من التیم یعنی مجوه که خرمائی است بنکوردینه از بهشت است و آتش شغای زهر است و ازین پیش کتاب
 احوال حضرت سجاد سلام الله علیه فراید کاه مذکور شد و دیگر در آن کتاب از محمد بن مسلم مروی است که گروه رسول
 خدای صلی الله علیه و آله را بخیزید رسول خدای فرمود خدای تو را لعنت کند که هیچ باک نداری مؤمنی را بیازارد

منافع

در خرا

طحال

عافیت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۲۵

فاهیستند

یکانفری را آنگاه نکت بخاست و بر موضع کزیده ببادت بمالید و آسوده شد آنگاه حضرت ابو جعفر علیه السلام میفرماید
 لَوْ تَبَلَّمَ النَّاسُ مَا فِي الْبَلِّ مَا بَقُوا مِنْهُ وَذِيَا قَتَا یعنی اگر مردمان منافع و خواص نکند باید اندیسخ ترسند
 بآن برابر بخشد و در روایت از حضرت باقر علیه السلام مروی است که رسول خدای هستی آنه علیه وآله را گاهی که مردمان
 نماز میکردند حضرت نعل مبارک بر آن بزد و چون منصرف شد فرمود خدایت لغت کند که بکنو و
 فاجری را بجای کند اری جز آنکه آزارسانی میفرماید آنگاه قدری نکت جرش یعنی نیم سود و زبون بخاست و موضع
 دردناک بمالید و منبرمود اگر مردمان بدانند که چه خاصیت و منفعت در ملح جرش میباشد با وجود آن هیچ تریاق جز آن
 محتاج نشوند و دیگر در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام مسطور است که فرمود كَثْرَةُ التَّمْطِطِ بِذَهَبٍ بِالْبَلِّغِمْ وَتَبْرِجِ
 الرَّاسِ الرُّطُوبَةَ وَيَذْهَبُ بِأَخْضِلِهِ یعنی چون موی را بسیار بشانه زند بغم را میبرد و تسریع سرد طوبت فضلیه
 میکند و داده آن را زایل میکند و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام
 مرویت که مردی از مرض زحیر در خدمت شکایت برد فرمود خذ من الطین الارمینی و اقله بنار لیتنه و استغف
 منه فانه یکن عتلت یعنی گل ارمنی را گرفته در آتش ملایم برشته کرده از آن دار و بکار بر تا سکن یابد
 و هم از آن حضرت در علاج زحیر مروی است که فرمود تاخذ جزءا من خرثقی ابیض و جزءا من بزرقطونا و حبنودا
 من صمغ عربی و جزءا من الطین الارمینی یغلی بنار لیتنه و یسحق منه یعنی مقداری
 از خرثقی ابیض یعنی کزنده و از بزرقطونا که اسپرزه باشد و از صمغ عربی و از گل ارمنی را در آتش ملایمی نیم برشت کرده از آن
 دار و بکار برند معلوم باد که ازین اجبار معلوم میشود که معالج بطن ارمنی جایز است و مشهور آن است که جز در هنگام
 ضرورت و اخضار و در آن حرام است و در هر حال مسئله خالی از اشکال نیست و اجبار مختلفه دارد است و دیگر در
 کتاب مسطور از اسمعیل بن محمد بن ابی زیاد از جدهش زیاد از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود
 ان من عمل الوتوسه و اکثر مصابدا الغبطن اكل الطین ان اكل الطین یورث الشقم فی الجسد
 و یهيج الداء و من اكل الطین مضعت قوته البتی كانت قبل ان یأكله و ضعف عن علیه الذی كان یملئه
 حوب علی ما بین ضعیف قوی یعنی خوردن گل موجب وسوسه و دچار آمدن بوسادس شیطان و مورث رنجوری تن و
 ویتج درد و الم است همانا هر کس گل بخورد و از آن قوت که او را پیش از آن بود کاسته و از اعمال و افعال شخصی خود
 ضعیف کرد و بر کرد محاسب و مغذب شود و دیگر در آن کتاب از محمد بن عمرو بن ابراهیم مسطور است که گفت در وقت
 حضرت ابی جعفر علیه السلام از ضعف سده شکایت بردم و از چاره اشس سنوال نمودم فرمود اشرب الخراة بالماء
 البارد یعنی خوارت با که گیاهی است در بادیه و شبیه است بگرس جز آنکه برکش از بر که گرس پهن تر است و در زمان
 بیوزانم دارد و آب سرد بیاشام من چنان کردم و فایده که دست داشتم دریا قدم و دیگر در آن کتاب از محمد بن ابی نصر
 از پیش روی است که عمرو الافرق از تقطیر بول در حضرت باقر علیه السلام شکایت کرد فقال خذ الخربل و اغسله
 بالماء البارد و شرب و بالماء الخار مرة واحدة ثم یجفف فی الظل ثم یلشف

دفع بغم در طوبت

علاج زحیر

معالج بطن

و عذب علیه

علاج خنجر بول

درهن

جداول از کتاب احوال

يُدْفِن حَيْثُ خَالِعِي ثُمَّ يَسْتَفِي عَلَى الرِّبِيِّ سَعَاءً فَإِنَّهُ يَنْقَطِعُ التَّقَطُّ بِرِيَازِ اللَّهِ تَعَالَى لِيَسْمَعُ رُوحَهُ
 دل ما که نباتی است مجازی و بقول ابن بیطار حمل دو قسم است سفید و سیخ حمل ایضاً همان حمل غربی و امر همان
 حمل عامی است که بغارسی سفید نامند بجز شش فند و آب سرد و یک فند و آب گرم بشوی آنگاه در جایی بخیشان با
 روغن کهنه خالص نمناک کن و بر آن آب در پی بکار بند تا بخواست خدای علاج تغییر شود و دیگر در آن کتاب در باب
 علاج جراحات و قروح و علت جدی از نصر بن سويد از موسی بن جعفر از حدیث حضرت باقر علیه السلام مسطور است
 که برای علاج جراحات فرمود تا خذ قیراً طریاً و مثله لحم معیز طریاً شتراً تا خذ حرقه جديده اولبتونة
 جدیدة فظلی ظاهرها بالغبیر ثم تضعها علی و قطع لاین و تجعل تحتها ناراً لينة ما بین
 الأولى إلى الغصیر ثم تا خذ کانا بالها و تضعه علی بیدک و ظلی القیر علیہ و ظلیه علی النجرج
 ولو کان النجرج له فصر کبیراً فیلل الکثان و صب القیر فی النجرج صباً ثم دس فیہ الفتيلة یعنی قیر تازه
 و باخار کبیر مغز تازه را بجز آنگاه خرقه جدیده یا بستوی تازه و آب نذیه بردارد و ظاهرش را با قیر طلی کن و آن را
 بر پارچه شنی بگذار و از نماز نخستین تا نماز دسپین آتشی لایم در زیر آن خشت برافروز پس از آن کتابی کهنه را بردارد و بر
 روی دست خود بگذارد و آن قیر را بر آن بمال و بر جراحات طلی کن و اگر آن جراحات را سوراخی که و باشد آن کتاب را
 نیکد کرده و قیر در جراحات بریزد و قیر را در آن پنهان دارد و دیگر در آن کتاب از اسحق جریسی مسطور است که حضرت
 باقر علیه السلام فرمود یا جریسی آری کونک قد اشقیع آیتک بوا سپنیر ای جریسی همانک تو را دیگر کون نم
 آیا مرض بواسیر در ای عرض کردم آری یا بن رسول الله و از خدای عز و جل سئلت جنابم که مرادین مرضی بجز کنا
 فرمود آیا برای تو دوائی را توصیف کنم عرض کردم یا بن رسول الله سو کند خدای افزون از هزار دوا بکار برده ام
 و از هیچک سو نیافتم و همه گاه از بواسیر من خون میچکد قال و تجکت با جریسی فانی طبیب الاطباء
 و داس العالمه و تین التکلم و معین الفقهاء و سید اولاد الانبیاء علی وجه الارض
 فرمود و شامال تو ای جریسی با طبیبان را اسما و دانا یان و رئیس علماء و نشندان و معدن فقهاء و سید فرزندان
 پیغمبران هستم بر روی زمین عرض کردم چنین است که فرمائی ای سید من مولای من قال آیتک بوا سپنیر اناس
 تشبوا لیتواء فرمود چون بواسیر تو آید خون میچکد عرض کردم یا بن رسول الله دست میفرمائی قال علیک
 یسحق و دهن زینق و لبتی علی و نفاق و سدر و تخان اجتمع فی غرقه علی النار فاذا احتلظ فخذ
 منه قند حقیقه فاطبخ بها المقعدة تبری یا ذین الله تعالی فرمود بر تو باد شمع و روغن زینق و سوسن
 و ساق و سوکمان اینچرا در مغز فرام کرده بر آتش بجز چون مخلوط شد بقدر یک نخود آنان بر کوفه بر معده گذار تا بخت
 کرد و باذن خدا ایتالی شغایبی معلوم باد که جهری کوی لینی در حق است یا شیروین عمل در تحت حکیم سوسن کوی سفید
 ساند اسم عربی صنع در حق است سخت خوشبو آنچه از درخت تراوش نماید اشقر مال بزدی و قوام عمل میباشد
 و بهترین اقسام است و هر چه از فشرده برای درخت حاصل شود مال بسخنی و غلیظ تر است و آنچه او را به نیر و سی

علاج بواسیر

بنی ایسمه سالت و بنی
 که اند بنی بان بعد و سالت عمل
 بنی است و هم در کتب دیگر

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۰

طبع غلیظ سازد سیاه و معتدل و مستی ببعید یاب است و فواصع و فواصش بسیار است با سجد سر و کتان در کتب طب و لغت مذکور نیست شاید نیز کتان باشد جری میگوید سو کند با بخدای که جزاء خداوندی نیست این دو را هر یک کف بجای بوم و آن مرض رفع شد و از آن پس احساس خون و درد نکند و سال و یکصد خدمت آن حضرت معاودت کردم فرمود یا اباسحق سپاس خداوند که از آن مرض صحت یافتی عرض کردم فدای تو شوم آمدی صحت یافتم فرمود یا شیب بن اسحق بواسیرش چون تو نیست بواسیر و ذکر آن است یعنی نراست آنکه فرمود **قُلْ لِمَ يَأْخُذُ بِالْعِصْيَانِ أُنثَىٰ أَجْرًا ۚ وَلْيَعْرِضْ خُفْيَةً ۚ وَلْيَعْرِضْ خُفْيَةً ۚ وَلْيَعْرِضْ خُفْيَةً ۚ وَلْيَعْرِضْ خُفْيَةً ۚ** و لیجعل الأجر علی الأجر و لیجعل الثقبه حیال المقعدة و إذا ارتفع البخار الیه فأصابه حرارة فلیکن هو بعد ما یجد فأنه ربما كانت حمة نال الی سبعة نایل فأنه و استه فلقعها و یریم بها و الا فلا یجعل الثالث من البلاد علیها یلقعها یا صولها ثم لیأخذ المرقم السمع و دهن الزبق و لبغی عسل و سر و کتان هكذا قال مبیننا الذکر ان یلجمه علی ما وصفت لك یطبخ المقعدة و یأخذ طایفه واحدة شیب که بمقداری بلاد بکیر در سه قسمت نماید و حیفه حفر نماید و اجزای آنرا بسوزاند و در آن حیفه سوراخی نماید آنکه این بلاد را بر آتش کیرد و آجری بر آن بگذارد و بر آن آجری بنشیند و آن سوراخ را محاذی نشیمی که به باد و چون بنجا بریزد و بدورسد آن انهای بواسیر را بشمار و چوب میشود که پنجاه تا هفت دانه میشود و ازین کردار آن دانه ها کند و فواید میشود و اگر با پنجا در رفع نشد قسم سیم بلاد را بر آن گذارد تا از بخ بکند آنکه آن شمع در روغن زبق و میده ساند و سر و کتان را مرهم گذارد با سجد جری میگوید این مرهم نیز چون مرهم سابق موافق است و فرمود شیب چنانکه برای تو وصف کردم فراهم نماید تا نشیمی که را بان طلا نماید و افزون از یک دفعه لازم نشود پس بنز شدم و با شیب کنجیم و او چنان کرد و باذن خدا تعالی صحت یافت و چون سال دیگر آمد حج نهادم فرمود یا اباسحق از حال شیب با خبر گوی عرض کردم یا بن رسول الله سو کند با بخش که تور را بر کمرش بر بشود تور او درین نخت ساخت خربک تره طلی نکند یعنی بجان یکدفعه صحت جست معلوم باد که شیخ الرئیس در قانون گوید و آن بلاد برای تخفیف بواسیر نافع است و برین را بسرد و ظاهر چنین نماید که در این حدیث چیزی ساقط شده و چنین بوده است که اجزاء سوراخ نمایند و نیز در قسمت بلاد چیزی افتاده باشد و اندک علم و دیگر در آن کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویت که فرمود ما من خلق الا و هیة عرف من الجذام اذ هی و ه بالشلجیم یعنی در هیچ مخلوقی از هر ق جدام آسایش نیست پس آنرا بشلف آب کیند و دیگر در کتاب از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که درین جنبه السود اشغای از هر روی است که مرض سام عرض کردند یا رسول الله سام حیت فرمود مرکبات و نیز از زارة بن امین مروم است که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم گاهی که از آن حضرت از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنبه السود استسوال کردند فرمود و تم قال ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و لیستغنی عن غیره فقال الا الا التام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جنبه السود اشغای هر دو است لکن مرکب از آن مستثنی ساخت و لیکن الا اهلک علی ما هو ابلغ منها و کذبتین التبی صلی الله علیه و آله علیه

معالم جدام

فواصع جدام

فقد

جلد اول از کتاب احوال

قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَأْسِ مَا دَاوَدُ الصَّدَقَةَ تَطْفِينُ
 الْعَضْبِ آيات و حالات نغم بخیزی که از قبه السودا ابغ است و پیغمبر صلی الله علیه و آله پذیرا که از آن سستی نشسته
 عرض کردم آری یارب رسول الله فرمود و ما کردن قصار ابروی تا به و در دو قصا برای سخت می نماید و تصدق دادن
 خشم خدای را فرو میجوایند آنگاه حضرت باقر علیه السلام آنخت مبارک را در هم مضموم کرد و ازین کردار تا کینه فیه
 از برای ابرام باز نمود و دیگر در آن کتاب مسطور است که حضرت باقر علیه السلام هر وقت وضو ساختن اشنان آن سبک
 بر روی وضو و تطعم کرده پروان نمکندی و میفرمود **الاشنان رِدْمِي نُجْرُ الْفَسْمِ وَيَصْفُو الْوَلْوَنَ وَيَضْوِفُ
 الرِّكْبَيْنِ فَلَنَا أُجْرَةٌ** یعنی اشنان روی ناخوب است و با زانو بشوی ندارد و رنگ را صافی گرداند و هر دو زانو را
 شست نماید و من دست میدارم آنرا معلوم باد که در اشنان خواص بزرگ است و عیب آن همان است که امام علیه السلام
 تعداد فرموده و چون بغش بر زبانش فرو نیماورد آنحضرت معلوم میداشته فرد ز آبادی در قافوس گوید اشنان
 بکسر و تخم نافع است برای جرب و عکله و جلاء میدهد و پاک میکند و در طث و مسقط چنین است و این بطیار نواید کثیره
 برای آن بر شمرده و در فارسی چوب گویند و کازران آن جامه شویند و دیگر در آن کتاب از جابری از حضرت باقر
 از پدر و الا اعرش علیها السلام مرویت که فرمود **قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا كَانَ بِأَحَدِكُمْ آوْجَاعٌ
 فِي خَبَدِهِ وَقَدْ غَلَبَتْهُ الْحَرَارَةُ فَضَلِّهِ بِالْفِرَاشِ** امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر یک از شما هر وقت اندر
 تن درد یا از غلبه حرارت پدید شود فراش بروی لازم است بحضرت باقر علیه السلام عرض کردند یارب رسول الله
 معنی فراش چیست فرمود آسختن بانسان چه اینکار آورد لو ساکن و آسوده و از آن طیفان آرام میکند و ازین پیش در کتاب
 احوال حضرت سجاده باین خبر باندک اختلافی اشارت رفت و هم در آن کتاب از حضرت باقر از پدرش امیر المؤمنین صلوات
 علیه مسطور است که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید **دَاوُدَ امْرُؤًا مَضَى بِالصَّدَقَةِ** یعنی رنجور و بیمار
 خود را بصدق نمودن معالجه کند و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه میفرمود
تَجَالِنَ بَجَبْتِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَجْتَمِعِي مِنَ الذَّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ یعنی عجب است از آنخس که
 از طعام بسبب ترسیدن از رنجوری پرهیز میکند لکن از گناهان بسبب ترس از آتش دوزخ پرهیز نمی نماید و ازین پیش
 در کتاب احوال امام زین العابدین علیه السلام باین تقریب خبری مسطور و مرقوم گردید

فایده اشنان

فایده بارز

فایده حدیث

خبر معنی

ذکر وقایع سال یکصد و نهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و عزله خالدين
 عبدالله و برادرش اسد از خراسان و امارت اشرس

مارت اشرس در خراسان ۱۰۹

در ایصال هشام بن عبدالملک خالدين عبدالله و برادرش اسد بن عبدالله را از امارت خراسان معزول ساخت
 و سبب این بود که اسد چندان سختی و درشتی و قصب و زید که مردمان ما بقتله و فساد در آنکند و نصرت سینه جانی
 از یاران او را که از جمله ایشان عبدالرحمن بن نهم و سوره بن اسمر و خبزی بن ابی درهم و طاهر بن اکت البجانی بودند باز یان

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۲۹ فرد کوفت و سوی سر و صورت ایشان را بسترد و جلد را نیز بر او برش خالد بفرستاد و بدو نوشت چون این جماعت در اندیشه سرکشی و قتل انگیزان و مخالفت من بیرون تا خلق بودند بخدمت تو فرستادم چون آن قوم نجسیت خالد رسیدند و خالد آن کتوب پدید آمد راست بگویند و بروی بعضی دستخیز رفت تا چو در عرض ایشان سر را به ایشان را فرستاد پس نصر بن سیمار این شعر گفت

بَعَثَ بِالْعَنَابِ فِي عَهْدِ نَبِيٍّ فِي كِتَابِ نَكْوَمِ أُمَّ مَسْبِيٍّ
 إِنَّ كُنْ مُؤْتَقًا سَبْرًا لَدَيْهِمْ فِي مَقُومٍ وَكُرْبَةٍ وَسُحُومٍ
 رَهْنِ نَقِيٍّ فَأَوْجَدْتُ بَلَاءً كَأَسَارِي الْكِرَامِ عِنْدَ النَّبِيِّ

و من در ذوق شاعر این شعر گفت

أَخَالِدُ لَوْلَا اللَّهُ لَرَنْقَطُ طَاعَةً وَلَوْلَا بَنُو مَرْوَانَ لَمْ يُوْتَقُوا نَصْرًا
 إِذَا لَقَيْتُمْ عِنْدَ شِدِّ وَثَائِدِهِ بَنِي الْحَرْبِ لَا تَكْشِفُ اللَّقَاءُ وَخَيْرًا

و یکی روز اسند خطبه براند و در ضمن خطبه گفت قُبْحُ اللَّهِ هَذَا الْوَجْهُ وَجْهَ أَهْلِ الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ وَالشُّغْبِ وَالْفَسَادِ آنجا گفت خداوند نماز میان من و این جماعت جدائی نکن و مرا ب وطن خویش بازگردان این کردار و کفار او باستان هشام معروض کردید و بخالد نوشت که بر ادرت اسد را معزول کن خالد بر ادرش غزل کرد و او در شهر رمضان سال یکصد و نهم بمرق مراجعت نمود و خالد حکم بن عوانه الکلبی را در خراسان بامارت بشاند و حکم تابستان را در خراسان بی پای برد و هیچ غزو نمود آنجا هشام بن عبد الملک اشرس بن عبد الله اسلمی را در خراسان بامارت داد و بدو فرمان کرد که در امور آن سامان خالد را کتابت کند و این اشرس مروی فاضل و یکسخت و کور قمار بود و بسبب فضل و فیضی که او را بود مردم خراسانش کامل میخواندند لاجرم چون بامارت خراسان نشست اهل آن سامان بوجودش فرحان و شادان شدند و او ابرو را نازل کندهی را قاضی کرده بعد از آن معزول و مجد بن یزید را

دعاة بنی عباس
۱۰۹

ذکر بعضی از داعیان دولت بنی عباس در مملکت خراسان

گفته اند اول کسیکه از دعاة دولت بنی عباس بخراسان آمد ابو محمد زیاد مولای همدان در اوقات امارت اسد بن عبد الله بود و او را محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بر تخت و گفت درین منزل کن و با طایفه مغز لا طفت جو سیه و از غالب که مروی از اهل نیشابور و در حب بنی فاطمه سلام الله علیها مغرط بود بر کنار باش و بعضی گفته اند اول کسیکه کتوب محمد بن علی را بخراسان آورد عرب بن عثمان مولای بنی قیس بن ثعلبه از مردم بلخ بود با تجمد چون زیاد بخراسان مردم با پیمت و سلطنت بنی عباس خاندن گرفت و از سیره کتوبید و بنی امیه و ظلم و جبر ایشان بشردن گرفت و مردمان ما اطعام نموده غالب نیشابوری نزد وی شد و در تفصیل آل علی و آل عباس با هم مناظره کردند آنجا از هم مغارتی چسند و زیاد در مردمان را بکند نمایند و از مردم مروی بن عقیل خزاعی و دیگران بچ و اندوخته

جسد اول از کتاب احوال

پس اینخبر در خدمت اسد والی خراسان نمایان شد اسد او را بخواند و گفت اینخبر را که مرا از تو رسد چیست گفت بجد پوچ
 و باطل است من نبودم و اگر می آمد و ام و اکنون لالتجاره خویش در میان مردمان پراکنده ساخته ام چون فرهم گفتم
 ازین فکنا و یار بسیار شوم اسد گفت از بلاد من بیرون شو ابو محمد برفت و همچنان باعمال خود پوست اسد از کار او
 بیجاک شد و حاضرش کرد اینده و او را با دوتن از مردم که کوفه بکشت و از آنجا عت جزد و پسر که کودک شمرده میشدند
 ایچکس زست و بعضی گفته اند که اسد فرمان کرد تا زیاد را با شمشیر بر زمین کشد پس او را بشمشیر کشت و تیغ در وی کار کرد
 و مردمان با کتب بختییر بر آوردند اسد گفت این بختییر است کشته شمشیر از وی کشدی گرفت پس تیغ دیگر بر وی براند و همچنان
 کار کرد پس با شمشیر دیگر او را بر زمین کردند آنجا یاران او را کشتند باید از او کار او تبری جویند پس بر کس بر است
 جت برست و ایشان دوتن بودند و هشت نفر بر است بختند و قتل رسیدند و چون با دادان چهره بر کشت و کینت
 از آن دوتن نزد اسد آمد و گفت همچو نامم که مرا یار نام طعی داری و او را نیز بکشد و اینده استمان چهار روز قبل از روز
 اضحی بود و بعد از قلع و قمع اینجا عت مردی از اهل کوفه که او را کیش نام بود بخراسان آمد و نزد ابو الخیم نزل کرد و دو آنجا عت
 که نزدیادی آمد و همی شده و یکسال یا دو سال بر اینحال بود و او اتمی بود پس خداش که اشش عماره بود لکن عت
 بر اسم غلبه یافته بروی در آمد و کثیر در عمل خویش غالب شد و بجار دعوت مردمان میند و زکشت

ذکر برخی از سوانح و حوادث سال کسید و نهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

سوانح

درینسال عبده الله بن عبته الفهری در بحر و معاویه بن هشام در زمین روم حرب کردند و معاویه حصنی از رویان را
 که طیب نام داشت مفتوح ساخت و درین جنگ جاهی از مردم انطاکیه نابود شدند و درینسال عمر بن یزید اشیدی دست
 مالک بن منذر بن جاره و قتل رسید و سبب قتلش این بود که در قتل یزید بن مصلب و چارزخم و قتل شد و یزید بن
 عبدالملک در تجدید او گفت مرد عراق اوست از نیروی خالد بن عبدالله بروی کینه ورشد و مالک بن منذر را که امیر شرط
 بصره بود منهدمان کرد که او را بندهک شمار روز او را مرد نوایی او تحلف بنجید و در باطن مترصد آن بود که از وی نفرشی پدید کرد
 که موجب قتل او باشد مالک بن منذر عبدالله الاعلی بن عبدالله بن عمر را باز داشت تا بر عمر بن یزید افتراقی فرود آورد و او چنان
 کرد و عمر گفت مانند عبدالله اعلی کسی نتواند مرا آلوده تمت ساخت این سخن بر مالک گران کردید و او را بضرر آزیان تبارخت
 و نیز در اینسال سلمه بن عبدالملک در نواحی آذربایجان با اترک قتال داد و اسیر و غنیمت بسیار بدست کرده سالها کشت
 و در اینسال ابراهیم بن هشام مردمان را حج اسلام بگذاشت و ایشان را خلبه براند و گفت از من سنوال کیند چه شما
 از یکس سنوال کیند که از من داننا تر باشد مردی از مردم اذری سنوال کرد که اضمحه واجب است یا نیست ابراهیم
 دانست در جواب چگوید و از من فرود شد و در اینسال عامل کتبه مدینه و طایف همین ابراهیم بن هشام بود و خالد بن
 عبدالله قسری والی بصره و کوفه بود و از جانب خود آن بن مستباره شیرینی را بر هلات بصره و بلال بن ابی برده
 بر شرط بصره و ثمانه بن عبدالله اسن بقضات بصره باز داشته بود و امارت خراسان را با اشرسین مناده بود

فتح معاویه روم قتل عمر بن یزید

جنگ میان اترک

حج مناده ابراهیم بن هشام مردمان را

حکام و قضات مالک

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۳۱

و در این سال ابو بکر لایق بن حمید بصری وفات کرده و ازین پیش بو فات او بروایت یافعی اشارت رفت و در این سال
 بشر بن معنوا نزل افریقیه در خزیره صقلیه عرب نمود و غنیمی بسیار در یافت آنگاه بقیروان مراجعت کرد و در همان سال
 وفات کرد و هشام بن عبدالملک بعد از مرگ اومبیده بن عبدالرحمن بن ابی القزاسلی را بجای او نصب کرد و اومبیده بن
 یحیی بن سسله را که از بنی کلب بود از ایالت اندلس عزل کرد و عذقیقه بن یحیی را بجای او نصب کرد و عذقیقه در ربیع
 الاول سال یکصد و دهم بزین اندلس آمد و شش ماه بر ولایت آنجا منصوب بود آنگاه مفرول کردید و عثمان بن ابی
 لطفه انخشی جای او بگرفت و در این سال بروایت یافعی بشارتکی مولی ثقیف که از اوسعید و جمعی روایت است گفت
 بیک سرای برداشت و نیز در این سال ابو اسحاق ثبن اسود الدلی البصری روی بدلم عقیقی نهاد و در تاریخ یافعی
 و حیب البصر بو فات او اشارت کرده اند وی از عبداللهد بن عمرو جمعی را وی بود

وفات ابی محباب
 در این سال
 در تاریخ یافعی
 در تاریخ یافعی

ذکر پاره اخبار و کلمات معجز آیات حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در باره طیس و مکایه آن ملعون

در تاریخ یافعی
 در تاریخ یافعی

در تمام عالم سحارا انوار از جا برخیزد از حضرت ابی جعفر علیه السلام از جناب امیر المؤمنین سلوات الله و آلائه علیه
 که فرمود خدا تعالی خواست تا خلق فرماید خلقی را به دست قدرت خود و اینحال بعد از آن بود که هفت هزار سال
 از زمان جن و انس پای رفته بود و حدیث را یادت میداد تا باین مقام میرسد که خدا تعالی فرمود
 من اراد که آدم که خلقی ما به دوست قدرت خود بیا فریغم و از ذریه او پیغمبران و فرستادگان و بندگان بگردانم
 و لایمان راست رفارم بگردانم و بر ان سریدگان خودم در زمین خودم خلیفه سازم و ناس را از زمین زمین
 گردانم و سرکشان جن فرمان را از بریت و مخلوق خود و نیکوان آفریدگان خود نقل دهم و در هوا و قطار ارض
 آنها را بسکن فرمایم تا باین مخلوق من مجاور نباشند و در میان جن و مخلوق من مجامی عاقل گردانم که مثل
 خلق من جن را بشکند و با ایشان مجالست و مخالفت بنحینه و این حدیث را میفرماید تا باینجا که میفرماید خداوند
 آدم علیه السلام را بیا فرید و چهل روز مقصور بماند و طیس ملعون بروی میکذشت و میگفت برای امری خاص
 آفرید شدی عالم یعنی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میفرماید طیس گفت اگر خداوند مرا امر فرماید که
 باین مخلوق سجده بچشم اطاعت فرمان نخم پس آن در قالب آدم روح پر میدند و خدای فرشتگان فرمان کرد که
 آدم سجده برید خاکه بزدان بحسب فرمان آدم را سجده بردند که طیس که حدیث کرد دل نمفتد داشت نمود ار کرد او
 سجده آدم را طاعت امر کرد کار باستبکار رفت خدای فرمود چه چیز تو را از سجده بودن و اطاعت امر کردن باز داشت
 عرض کرد من از وی بهترم چه مرا از آتش بیا فریدی و آدم را از خاک خلق فرمودی در اینجا است که حضرت صادق
 علیه السلام میفرماید اول کسیکه قیاس و استبکار روزی طیس بود و استبکار و خویشتن بزرگ نمودن سخت عیسیا
 که خدا بیا باین گناه روزی که میفرماید بعد از آن طیس عرض کرد پروردگارا ما از سجده بودن با آدم معذوریم

جمله اول از کتاب احوال

در حضرت تو بندگی و عبادتی میکنند که هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل ترا چنان عبادت نکرده باشد خدا بی نیایی
 فرمود مرا بعبادت تو حاجت نیست من میخواستم که چنانکه میخواهم عبادت کرده شوم نه چنانکه تو میخواهی شیطان از سجده
 آدم علیه السلام با او امتناع نمود و خدای فرمود از بهشت و ملکوت من بیرون شو چه تو را ندان حضرت عیسی علیه السلام
 لعنت من بر تو است ایس عرض کرد ای پروردگاز من اینحال چگونه باشد با اینکه تو عادی و بی هیچ قسم نفرستی
 اینک اجر و ثواب عمل من باطل است فرمود باطل نیست لکن در امر دنیا چاره اش عمل خود هر چه خواهی بخوار تا بتو
 عطا کنم اول سؤال الجبر این بود که عرض کرد مرا تا قیامت باقی بدار خدای فرمود بتو عطا کردم عرض کرد مرا ب
 اولاد آدم مستط کرد آن فرمود مستط ساختم عرض کرد مرا چون خون در عروق ایشان جاری کرد آن فرمود تو را
 جاری کرد ایندم عرض کرد بپس مولودی برای ایشان پدید نشود جز اینکه برای من دو تن متولد کرد و من
 ایشان را بنکرم و ایشان مرا نمکنند و بهر صورت که خواهم برای ایشان مقصور شوم فرمود بتو عطا کردم
 عرض کرد پروردگار ایمن بفرماید برای تو و ذریه تو و رسید و ایشان وطن مترا در آدم عرض کرد پروردگار
 کفایت کرد مرا و در اینحال گفت قسم بغزت تو تمامت ایشان را گمراه کرد اتم کریمند کان مخلص تو را و از اطراف
 ایشان و از پیش روی ایشان و از دنبال ایشان و از طرف راست ایشان و چپ ایشان در آیم یعنی
 از هر سوی ایشان را بوسه و کمرای و عصیان و کفر و شقاق در انهم چند انکه بیشتر ایشان را شاکر و سپاس
 گذار نیایی و دیگر در آن کتاب از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویت که گفت با حضرت عرض کردم تقصیر
 قول خدای ان عبادی لبس لک علیهم سلطان یعنی تو را بر بندگان من سلطنتی نیست چیت فرمود
 قال الله انک لا تمیک ان تذخلهم جنة و لا انا اذ خدای فرمود که تو را آن اختیار و حکومت نیست
 که ایشان را بخت یا دوزخ در آوری یعنی آن قدرت نداری که ایشان را بکار که موجب بهشت یا دوزخ باشد مجبور
 کردانی و نیز در آن کتاب از زهرا مسطور است که گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم خدای میفرماید
 لا قدنک لهم جراتک پس از آن میفرماید که شیطان گفت لا ینبئکم من بین آیدینهم و من خلیفهم و عن
 آبنائهم و عن شمائلهم و لا یجدن اکثرهم یفاکون حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود یا زهرا انما جمد
 لک و لا اصحابک فاما الاخرین فقد فرغ منهنهم یعنی ای زهرا همه آنها همه شیطان برای تو
 و اصحاب تو است اما از دیگران بغرافت اخذات یعنی شاکرین جماعت شیعیان هستند و بیرون از این طبقه در شاکر
 شکر کنندگان نیستند و شیطان از کار ایشان فارغ است و بغوایت ایشان زحمت و تعب ندارد و نیز در کتاب
 مسطور است کتاب مناقب در ذال حدیثی طویل از علی بن محمد صوفی مسطور است که شیطان را ملاقات کرد و شیطان
 از وی سؤال کرد که تو کیستی گفت از فرزندان آدم هستم گفت لا اذ ان الله تو از آن قوم هستی که خوشترین را دوست
 خدای میداند و معذکات در حضرت خدای بعضیان میروند و دشمن پس می پذیرند لکن اطاعت او را می نمایند
 علی بن محمد گفت تو کیستی گفت من صاحب نیم و دل بزرگ و نام بلند منم کننده با پل منم که با لوح در کشتی نشستم منم که

بیرون کردن
ایس جبر

سلطت پس
بر بی آدم

در عدم قدرت
شیطان مجبور
در شستن مردمان

در اینکه شیطان
شاکران باشند

شردن شیطان
اینچیزی ندارد
شده

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۲۲

که تا قتل صالح را بگشتم منم که نار با ما ایم با با فرو ختم منم که در قتل یحیی تدبیر کردم منم که قوم فرعون را از رویل میکنم و آدم
منم که ساحران را سحر بیا موختم و بموسی روان دادم منم که که ساله سامری را برای غوایت بنی اسرائیل با ختم منم صاحب
ازده ذکر یا منم سیر کنند با ابره به سوی خانه کعبه بپل منم صبح آورنده برای قتال با محمد در روز احد و چنین منم کفنده
حد در روز سقیفه بنی ساعده در قلوب منافقین منم صاحب هودج در یوم انحر سه که موصنی است در بصره و بصیره
الضری نامند و مراد هودج همان است که عایشه سوار شد منم صاحب بعیر یعنی جل عایشه در یوم اهل منم
واقعه در لشکر صفین منم شامت کننده در واقعه که با بومین منم نشوای منافقین منم هلاک کننده اولین منم
کراه نامیده آخرین منم شیخ ناکشین منم کن قاسطین منم ظل یارقین منم ابومرآه آفریده شده از نارند
طین منم انکس که غضب کرده است بروی پروردگار عالمین این هنگام صوفی گفت سو کند میدهم تو را
سج خند او ند بر تو را بجز داری ولالت کن که بسبب آن بحضرت یزدان تقرب جویم و در نوایب و در باغات
خداوند استعانت طلبم فقال افتح من دینک بالعافین و الکفایین و استعین علی الآخرة بحسب
علی بن ابيطالب علیه السلام و بغض أعدائه فان عبت الله فی سبع سمواته و عصبت فی
سبع أرضیه فلا وجدت ملکاً مقرباً و لا نبیاً مسلماً الا و هو تقرب بختی یعنی در زندگانی دنیا بغت و کفایت
تقاعت جوی و در آخرت بدوستی علی بن ابيطالب سلام الله علیه استعانت جوی و دشمنان او را مغفوض و
همان من خند ایراد بهفت طبقه آسمان عبادت کردم و در بهفت طبقه زمین معصیت وزیدم و هیچ فرشته مقرب
و پیغمبر مرسلی را ندیدم جز آنکه بسید محبت آنحضرت باستان حضرت احدیت تقرب جستی با محمد علی بن محمد میکو
اینوقت ایس از دیدم نام پدید گشت و من در خدمت ابی جعفر علیه اسلام شدم و داستان شیطان را بر من
رسانیدم فقال علیه السلام امن الملعون یلسانیه و کفر یقلبه فرمود آن ملعون بزبان ایمان آورد
و بجان کافره کردید و دیگر در آن کتاب از زبانه از حضرت ابی جعفر علیه اسلام مسطور است قال کان الیوم
یوم بذریعته یقتل المسلمین فی ارض الکفار و یکتز الکفار فی ارض المسلمین فقد علیه جبرئیل
بالسیف فصرّب منه و هو یقول یا جبرئیل انی مؤجل حتی وقع فی النجس فرمود شیطان
در وقعه بد مسلمانان را در دیده های کافران اندک و کافران را در چشمهای مسلمانان بسیار نمود پس جبرئیل
شمیر بروی بر آورد و شیطان از جبرئیل فرار کرد و می گفت ای جبرئیل مرا خدای عملت و مدت نهاده و جبرئیل
بتعاقب و رفت تا آن ملعون بد را فرودت زبانه میگوید در خدمت ابی جعفر عرض کردم شیطان سب چه چیز
از جبرئیل میترسید با اینکه مدت و عملت داشت قال علی ان یقطع بعض اطرافه فرمود آن مترسید
که جبرئیل پا را از اطراف او قطع نماید و دیگر در کتاب تفسیر زات از حضرت ابی جعفر علیه اسلام مسطور است
که فرمود زای امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب شیخا فرقه انه الشیطان فصار هسه
و صرعه قال فتم عقی یا علی حتی ایشرت فقام عنه فقال یم تمسک یا ملعون قال اذا کان یوم القیامه

کتابت ایس
در روز پیر

صالح

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

یا حضرت صادق بی اهتمام مریضی است که فرمود لا تشرب و أنت قلیم و لا تبل فی ماء یقیم و لا تطف یقیر
 و لا تخل فی بیت و حدک و لا تمش بنعل و اجدیه فان الشیطان أسرع ما یكون الی آجر اذا کان علی
 یخرج منه الاحوال فقال انه ما اصاب احد شیء لی هدیة الخال فکاد ان یغار منه الا ان یقنا
 الله عسرو و جعل یعنی استاده آب میاشام و در آب چاه استاده کبیران و بر قبر فاطمه مسکن و در بیت
 و سرای تنها منزل کن و بیکپای در موزه کام سپار چه شیطان در وقتیکه بنده بیان ازین احوال باشد زود در چنگ
 کید و فریب در وی در افتد و مندرمود هر کس را درین احوال کزندی از اطمین فرارسد از وی کناری بنویسد که هر آنیکه
 خدای عزوجل بخواد و دیگر در کتاب مسطور از کتاب کافی از ابو حمزه ثمالی مرویت که حضرت ابی جعفر علیه السلام

غضب جبهه شیطان است

فرمود ان هذا الغضب جبهه من الشیطان یوقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب
 احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیکن
 الارض فان یجر الشیطان لیدهب عنه عند ذلک یعنی این خشم و غضب جبهه و پاره از آتش است
 از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته میشود همانا چون کین از شمار خشم فرو گیرد از آن آتش خشم و سینه و پیش
 سرخ و رکهای گردش درشت گردد و شیطان در آن جای گیرد پس اگر یکی از شما ازین حالت که در وی نمایش
 بیناکتد و فساد می شود چشم بر زمین بردوزد چه در خیال از جنت و سوسه و کزنده شیطان دور و آسوده مانا

علاج پیر شیطان است

و دیگر در کتاب مسطور از زبانه مرویت که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم فرمود کان الحجاج ابن
 الشیطان یباضع ذی الرده تم قال ان یوسف علی ام الحجاج فاذا دان بصبیها فقالت البین
 انما عهدتک بذلک الساعة فامک عنها فولدت الحجاج و جمیع البعین میگوید روت
 آن منافی است خورد در کوه که آب در آن جمع میشود و ازین است حدیث علی علیه السلام در حق ذی الرده
 که میفرماید شیطان الرده و ابن ابی اسد یگوید جاشی گویند شیطان الرده که کی از باله اعوان این نعمتم
 تعالی هستند و در حدیث مذکور ممکن است که ذی الرده نفت شیطان یا عطف بیان شیطان باشد اگر در کلام

سوال در این باب

تصحیفی نباشد با بجه میفرماید حجاج پیر شیطان بود شیطان با مادرش مقاربت و زنیه و میفرماید که یوسف چه
 حجاج بر مادر حجاج در آمد تا با وی در آینه در مادر حجاج گفت کزنده آن باشد که هم اکنون مقاربت و زنیه می یوسف از دست
 دست باز کشید و او حجاج ما بناد و دیگر در کتاب مسطور از کافی از جابر از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمود
 رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند اذا طلعت هلال شهر رمضان غلت مده الشیاطین چون هلال شهر
 رمضان چهره نماید شیاطین سرکش مغلول کوزند و دیگر در کتاب از جابر جعفری از محمد بن علی علیهما السلام مروی است
 که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اذا تقولت یکم الغیلان فاذا نوا یا ذان الصلوة یعنی هر وقت
 در بیابانها و اماکن بیونک غولها در دیدار شمار نکار نک نمایش گیرند با ذان نماز اذان گویند معلوم باد شنید
 رضی الله عنه باین حدیث بنوی اشارت کرده و عاصمه روایت نموده اند و مروی چنان تفسیر نموده است که عرب

سوال در این باب

جسد اول ر کتاب احوال

میگویند فولها دریا با نماند و ر باد میان نایان کنند و ایشانرا از راه گمراه نمایند و بهلاکت در ان گنهند و در حدیث آمده است
 لا غول ای حدیث بر ابطال کلام و عقیدت عرب لالت کند پس ممکن است که اذان گفتن برای دفع خیالی است که در میان آنها
 دلیل پیدا میشود هر چند حقیقی نباشد باشد و دیگر در کتاب سار و عالم از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام مسطور است
 که فرمود سلیمان علیه السلام شیاطین را فرمان میگردانست که هر کس را از او بگویند بگویند که او را از او بگویند بگویند که او را از او بگویند
 حال شاکه نداشت کفشد در این زحمت نبرد و طاق از ما برقت است این کف گفت که آن است که سنگ را میبرد و در هر جهت
 بفرغت هتیه گفت آری گفت پس براحت اندرید فابلقیت الرجیح سلیمان ما فاکان بلین الشیاطین با دشمن این
 که با شیاطین بگذاشته بود که شتر و سلیمان کرد و دشمن ایشان را با شیطان باز نمود سلیمان شیاطین را فرمان کرد که چون
 میرند حل اجمار نمایند و چون باز میشوند کل محل کنند و در موضع اجمار که اندر شیطان ایشان را بیه و گفت بچه حال
 اندرید از آن حالت خود شکایت کردند این کف گفت آیا در شب خواب راحت نیستید گفتیم گفت پس با سایش مستید پس سخنان
 ایشان و شیطان را با و حضرت سلیمان رسانید سلیمان فرمان کرد تا در شب و روز مشغول کار کردن باشند و شیاطین فرزند
 درنگ نکردند تا سلیمان علیه السلام برود جهان فرمود و دیگر در کتاب مسطور از تفسیر علی بن ابراهیم از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر
 علیه السلام مسطور است که فرمود ان سلیمان بن داود امر الجین فبنوا له بیتا من حواری بر دنیا هو متکی علی
 عَصَا وَ يَنْظُرُونَ لَشَيْطَانٍ كَيْفَ يَفْعَلُونَ وَيَنْظُرُونَ الْبَيْتَ إِذْ خَافَتْ مِنْهُ الْبَغَاةُ فَذَا هُوَ بِرَجُلٍ مَعَهُ فِي الْفِتْرِ
 قَفْرِ عَمْنَهُ يَبْنِي سَلِيمَانَ بِنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَاءَتْ جِنُّ رَافِعَانَ كَرِهَ بُوَدَا خَانَهُ اَزْ اَبْتَجِيَهْ بِرَايِ اَنْخَضْرَتِ بِنَا كَسْنَهْ
 پس در آن حال که آنحضرت بر عصای خود تکیه نموده بکار و کرد از شیاطین در نظاره بود تا چگونه پایی میبردند و شیاطین را
 نیز آنحضرت نظرمیرفت تا گاه آنحضرت یکسوی التفات نمود و مردی را در آن قبه با خود حاضر دید و از وی بمنجاک شد و فرمود
 کیستی عرض کرد من آنکس هستم که رشوه پذیرم و از لوطک و سلاطین به هم اندر نشوم من کانت موت هستم پس آنحضرت را به آن
 حالت و بسیت که بر عصای خویش تکیه نموده بود قبض روح نمود و جنیان تا یکسال آنحضرت را بهمان حال استیاده و بر عصا
 تکیه نموده میدیدند و سجدهات و زحمات آن بناینج میبردند و نیروی استعلا و استخارند داشتند تا که یکسوی خدا میخواستند
 ارضه را بفرستاد تا عصای سلیمان را بجزود و چون سلیمان بر زمین افتاد و بر مردمان معلوم افتاد که اگر جن بعلم غیب
 دانا بود تا یکسال در جهان عذاب و زحمت بخواری و ذلت درنگ میکردند و از آن پس جنیان و یوچرا اسپاس
 که عصای سلیمان را بجزود و ایشان را از آن بیخ باز نمایند ازین روی در هیچ مکان ارضه نماندند که اینک آب و گل با
 میرسانند و چون سلیمان علیه السلام وفات نمود این کتبی در سحر و جادو بنوشت و در پشت آن نوشت این خبری است
 که آصف پسر برخیا وضع کرده است برای پادشاه خود سلیمان بن داود از ذخیرهای گنجینه های علم و دانش هر کس فلان کس
 و فلان مطلب خواهد باید فلان جادو و فلان سحر را بجا بندد و آن گاه آن کتاب را در زیر تخت آن حضرت دفن کرد و در آن
 مردم ظاهر ساخته قرائت کرده چون کافران بدیدند کفشد سلیمان خبر این سحر و سحری بر او غیب نیافت و مؤمنان کفشد
 سلیمان بنده خداوند و غیر او بود در حیات و اقلوب این خبر را باندک تفاوتی مذکور و در پاننش مسطور فرموده است که مؤمنان

کتاب حضرت سلیمان

کتاب سلیمان و خانه شیطان

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۳۷
آیت باین

گفته آنچه سلیمان بگوید که با عجمی ز پیغمبری و نبوتی بدانی بود و خدا تعالی در این مبارک کلمات اشارت کند و فرماید
 وَاتَّبِعُوا مَثَلَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَلَى مَثَلِكُمْ سَلَمَانَ وَكَافِرِ سَلَمَانَ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا وَأَعْلَمُونَ النَّاسَ
 التَّحْسِرُ یعنی متابعت کردند شیاطین آنچه را خواندند یا آفریدند شیاطین در پادشاهی سلیمان ای روزمان او را کافر
 سلیمان و این سحر از او بود لکن شیاطین کافر شدند که سحر و جادو بردمان بیاموختند و ازین پس اشارت تعالی بکافی
 که اندامیس با امام سالفه روی داده است در مقام خود بخارش خواهد یافت

ذکر و قیام سال یکصد و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از اشرفس والی خراسان با مردم سمرقندی روی داد

طایفه اشرفس
با اهل سمرقند

دعوت اشرفس
اهل سمرقند را در اسلام

در این سال اشرفس مردم سمرقند را و راه آنها پیام کرد و بدین اسلام دعوت نمود بان شرط که جزیه اذایشان بکشد
 و ابو القیصار صالح بن طریف مولای نبی خسته و ربیع بن عمران تمیمی را بتبلیغ این رسالت بفرستاد ابو القیصار با اشرفس
 گفت اینک من بان شرط و عهد میرودن میثوم که هر کس اسلام بیاید و از وی جزیه بخرند با اینکه خراج خراسان
 بر او سبب است یعنی باید سرانه بدهند اشرفس گفت آری ابو القیصار با اصحاب خود گفت من پروین مردم
 اگر حال با من و فاخته و کار پیای نیاروند شما با من در کار ایشان امانت می کنید گفته آری پس ابو القیصار
 روی سمرقند نهاد و این وقت حسن بن العطره آکندی والی حرب و خراج سمرقند بود ابو القیصار و مردم سمرقند
 و حوالی آنرا بخواند و باسلام دعوت کرد بان شرط که جزیه اذایشان برود و چون مردم سمرقند اینحال بدانستند
 بطبع رفع جزیه بدشتان گشته چون غوزک این خبر بدانست با اشرفس کتب کرد که ایات و دیوان شکست اشرفس چون اینحال بدیدند
 بان العطره که وقت مسلمانان بوصول و ایصال خراج و منال است و بن پوشت که اهل صفد و ایشان که قبول اسلام
 کرده اند بسبب رغبت باسلام است بلکه محض اینکه از ادای جزیه آسوده مانند اسلام آوردند دست بگریختن
 شده و اقامت فرایض و قرانت سورتی از قرآن می نماید خراج از وی بدار و آنان پس اشرفس حسن بن العطره را از
 خراج معزول ساخت و آن عمل با بهائی بن مانی باز کرد اینده ابو القیصار عمال خراج را از اذکردن خراج از آنکه اسلام
 آورده بودند منع نمود و مانی با اشرفس نوشت که مردمان اسلام آورده اند و بنیان مساجد کرده اند اشرفس بدو
 و دیگر عمال نوشت که از هر کس خراج میگیرید ازین پس نیز آنچه خود دارید لاجرم از آنکه اسلام آوردند و یکباران جزیه
 خواستند آنچه از ادای جزیه سر باز کشیدند و هفت هزار تن چند فرسنگ از سمرقند آشنوی تر برنشد و از دیگران
 کناری گرفتند و ابو القیصار و ربیع بن عمران تمیمی و هشتم شیبانی و ابو فاطمه از وی و هارون قشیرا و بصره خندیک
 و بنان عسری و اسمعیل بن عقبه بیهی ایشان شدند تا ایشان را نصرت نمایند چون اشرفس را این خبر شنید بان
 از ولایت حرب نیز معزول ساخت و مجشربن بزاعم سلمی با بجای او در حرب برکاشته و میمیره بن سعد شیبانی ما بدو
 معنوم نمود و چون مجشربن امینوی بجای ابو القیصار و فاخته نوشت و خواستار شد که با اصحابش بدوشوند آنچه

اسلام می پذیرند
بشان

امارت مجشربن
زاعم

جسد اول از کتاب احوال

۸ رقم

ثابت قطعه بد آمدند و او هر دو تن را بزدان انجمن ابو القیصار گفت بگذر و یکیدت رفتید و از سخن خویش بپای
 بانی گفت آن کاری که از بهر حفظ ریختن خون مسلمانان باشد فدای من شود و او را نزد اشرس بفرستادند چون
 یاران ابو القیصار اینحال مشاهده کردند انجمن نمودند و ابو فاطمه را بولایت خود برگزیدند تا بانی قاتل او بند
 ابو فاطمه گفت ازین کار بکنار شوید تا کیفیت حال را با اشرس بنویسیم پس کوتاهی بدو نوشتند و بفرستادند اشرس در پاسخ
 نوشت که خراج را ازین جماعت بردارید لاجرم اصحاب ابی القیصار مراجعت کردند و امر ایشان مستی گرفت و رووسای
 ایشان را بگرفتند و بجانب مرو حمل کردند و ثابت همچنان در حبس بماند و از آنطرف بانی در کار خود نیرومند شد و در اخذ
 خراج سخت کردید و بزرگان عجم را حاکم کردند و دهقانان را خیف ساختند و جامه های ایشان را بردیدند و مناطق
 خود را در کردنهای ایشان در انداختند و از آنکه اسلام آورده بودند جزیه گرفتند چون مردم صفد و بخارا اینحال را
 سخنان شنیدند کافر گشته و ترکان شورش و غوغا بر آوردند و از آنطرف ثابت قطعه در زندان میگذراند تا نفرین سیر
 بجای مجسروالی شد و با بنمایید و ثابت را بسوی اشرس بفرستاد و اشرس او را در زندان افکند و چنان بود که نصر در حق
 ثابت احسان ورزیده بود و ثابت عقیده در مدح او کفایت کما این اشعار از آنجمله است

اشعار ثابت
 مدح نصر بن سیر

وَمِنْ رُسُومِ عَفَاها صَوَّبَ مَطَارِ	مَا هَاجَ شَوْقَكَ مِنْ نَوِي وَأَحْجَارِ
كَأَنَّ مِنْ تَقْضِي وَاسْتِرَابِي	إِنَّ كَانِ ظَنِّي بَصِيرًا جَا أَبَدَا
نَهْبًا عَظِيمًا دَجِيهِي مَذَكَّ جَبَابِي	لَأَبْصِرُكَ الْجَنَّةَ حَقًّا بَسْفِي بِيهِي
مِنْهُ الْفُرُوعُ وَذَنْبِي الثَّاقِبُ الْوَرِي	إِنَّ وَانْ كُنْتُ عَيْنَ جَنَّةِ اللَّهِ نَظَرْتُ
مَنْ كَانَ قَبْلَكَ يَا نَصْرَ بْنَ سَيِّدِي	كَذَلِكَ مَنَّا مَرَّ فَذَنْبُكَ سَبَقْتُ بِهِ
دُونَ الْعَشِيرَةِ وَاسْتَبْطَاتُ أَنْصَارِي	نَا مَنَّا حَقًّا خَالِ الْغُرَى أَنْصَرْتُ
الْبَاعِلَى وَوَدَّ الْحَبْلُ مِنْ جَاهِي	وَصَارَ كُلُّ مَسْئَلِي كُنْتُ أَمَلُهُ
يُرِعَلَى وَلَا دَلَّتْ أَطَارِي	وَمَا تَلَبَّتْ بِالْأَمْرِ إِلَّا وَقَعُوا
حَقًّا عَلَيَّ وَلَا فَاوَقْتُ مِنْ عَارِي	وَلَا عَصَبْتُ أَمَا مَا كَانَ طَاعَتُهُ

باجله اشرس برای قامت حرب بیرون شد و در آل نزول کرد و ساه در آنجا بماند و قطن بن مسلم بیاید و او در ارتق
 از روی چون بگذشت از آنطرف مردم صفد و بخارا بیامند و خاقان و ترکان نیز ایشان بودند و قطن بن قیبه را در پشت
 خدنی که برای حفاظت خود مقرر داشته محاصره کردند و خاقان جمعی را بفرستاد تا دو آب مروان را بدست کند چون
 اشرس اینداستان بشنید ثابت قطعه را بکفالت عبدالله بن بطام بن مسعود بن عمرو از حبس در آورد و او را با عبدالله بن
 بطام و جاقعی از مردم پهای بصال مردم ترک درون داشت پس ایشان در آل با ترکان قتال دادند و چندان بکوشیدند
 تا هر چه در چنگ آنها بود بدست آوردند و ترکان باز گشتند آنگاه اشرس مروان را بجانب قطن بن قیبه مجبور داد و هم
 مرتب با مسعود که تنی از بنی حیان بود مبعوث داشت و دشمنان با ایشان روی در روی شدند و جنگ در افکندند

مقاتله مسلمانان
 با اترک

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۳۹

درین حال جمعی از مسلمانان پایمال هلاک و دمار شدند و مسعود هزیمت یافت و بسوی اشروس بازگشت و دشمنان
 نیز روند شده همچنان بیامند و مسلمانان ایشان را ملاقات کردند و در کار جنگ یگسائی گرفتند و چندان بیامند تا
 مرگان را ضرر رسانند و از آنسوی اشروس مردمان را می برد تا بشهر بکنند نزول نمود دشمنان چون از حال ایشان
 باخبر شدند آب برایشان بر بستند و مسلمانان یکروز و شب از زحمت عطش در تعب بودند ناچار با شهر شدند که در میان
 از آنجا جدا مانده بود و این هنگام قطن بن قتیبه در مقدمه سپاه راه میسپرد دشمنان ایشان را در یافتند و باز
 قتال اشتغال یافت و از آنسوی از پنج غلش گاهش گرفتند چندا که مقتصد تن از لشکر می بردند و مردمان از حرب کردن
 در زخم آوردن چاره مانده حارث بن سرج چون ایحال پر طلال بدید زبان به تحریض مردمان برگشود و گفت ای مردمان
 بدانید که گشته شدن بشهر در دنیا جزو مرگش و حضرت یزدان اعظم و اکرم است از مردن بعطش پس حارث قطن بن حارث
 از سواران تیم چون شیران کردند دل از جان برگرفته بمیدان کارزار تاباختند و شمشیر شمار برآیختند و با برتکان درآید
 و در قتال و جدال چندان بکوشیدند تا آنجاست که از آب دور ساختند مردمان چون چنان دیدند شتابان از آب
 سیراب و نیرو مند شدند اینوقت ثابت قطعه عبید الملک بن و ثار ابایی که پشت و کفت ایام لاده جاد و ساخته مقاتلت
 هستی گفت مرا چندان همت گذار تا غسل منو ط نمایم ثابت ثبات و رزید تا عبید الملک از کار پرواخت آنگاه روان شد
 ثابت بایران خود گفت من بمقاتلت اینمردم از شما دانم این بگفت و آنجاست که بجاد و قتال تحسیر نمود پس با د
 پر کین و سری پرستیز حمله بیاد و د با زار پیکار کرد و دشمنان قلاب کارزار تابش گرفت و بر مردمان شد ثابت قطعه که دل
 داشت گفت بار خدایا من میمان سپر بسطام بودم در شب گذشته امشب مرا میمان خود بدار سو کند با خدای نبی امین
 بسته بخیر امین بخوانند دید این بگفت و چون شیر در آهنگ و لنگ شیر چنگ بایران خود بمیدان جنگ حمله کران
 در افتند و قتالی سخت برانیدار نش مرا حجت گرفتند او مقاومت جت اینوقت تیری بر مرکب او میخندند مرکب حرونی گرفت
 و ثابت هر چند آزار بر جانید پس ثابت را نیز ضربتی رسید و او مجروح بمیباد و گفت خداوند امروز صبح میمان سپر بسطام
 بودم و امشب میمان تو هستم و از تو در طلب هستم باشم با محله او را و جاعتی از مسلمانان را بگشند و از جمله ایشان صحرا
 مسلم بن النعمان العبیدی و عبید الملک بن و ثار ابایی و جز ایشان بودند و از طرف دیگر پر قتیبه و اسحق بن محمد بن حیان
 کرده ای از شیخان مسلمانان را که میان بر مرکب نهاده بودند از سخن ساختند و بر لشکر دشمن حمله افکندند و قتال از آنجا
 ایشان را از جای برآوردند و در هم چسبیدند تا شب در میان جابل شد و دشمنان متفرق شدند و اشروس به سپاه پیش
 فرسید و در کنار بخارا فرود شد و مردم آن شهر را بحصار در گرفت

۷۳۹
 از مسلمانان شمشیر شدند
 و جلالی در میان رفت و جمعی
 از مسلمانان شمشیر شدند
 از مسلمانان شمشیر شدند
 از مسلمانان شمشیر شدند

ذکر حصار وادون خاقان ترکستان با مردم فرغانه و دیگر دیار شهر
که هر از بلا و خراسان

ندان پس خاقان ترکستان شهسوار را که بزرگتر طبایع خراسان و محل جاعتی از مسلمانان بود محاصره کرد و مردم
 فرغانه و آنسوی و طایفه چند از اهل بخارا در رکاب خاقان ملازم داشتند مسلمانان در وازده شهر بستند
 حصار وادون
 خاقان شهر
 که هر از بلا
 داند پل

فصل اول از کتاب احوال

و آن پل که بر خندق بود قطع نمودند این پنجم خسرو بن یزدجرد نزد ایشان شد و گفت ای معشر باز چه روی
خوشتن را دستخوش تباہی و هلاکت کنید چنانکه همانکس باشم که بخدمت خاقان شدم تا مملکت مرا بمن باز گردانم
از بهر شاه خاقان امان طلبم مسلمانان او را دشنام دادند و بدشتی بر شدند آنگاه باز غری که دایم روزگار بود با دین
روی ایشان کرد و خاقان از سخن او تخلف نمی جست پس با مسلمانان نزدیک شد و از بهر ایشان امان بیاورد و گفت
و گفت مردی را بمن بفرستید تا رسالتی که از خاقان دارم بدو بگذارم مسلمانان بنیید بن سعید باہلی را که بزبان ترکی
آگاهی داشت از باروی شهر فرود کردند باز غری بدو گفت همانا خاقان مرا بفرستاده است و میگوید که هر کس از شما شصت
درهم بجا مقدر بوده هزار درهم میگردانم و هر کس را سیصد درهم مقررات شصت درهم نمایم و با شما احسان میورم
یزید گفت چگونه در میان عرب که مانند گرگ درنده اند با مردم ترک که مانند گوسفند خرنده کار بجای آید و باز غری
ازین سخن خشکین شد و دوتن از مردم ترک که با وی بودند گفتند آیا سرش را از تن برمیگیری گفت او بشرط امان آمد است
یزید سخن آن ترک را شنید و بفهمید و بر رسید و گفت آری شما ما را بر دو وقت کنید یک قسمت را در حفظ و عرات انتقال
و حال نگارید و یک نیمه را با خود حرکت دهید اگر مظفر منصور شدید ما بجای شما هستیم و اگر جز این روی آید ما نیز
مثل سایر این خواهیم بود باز غری باین امر ارضی شد یزید گفت هم اکنون این عهد با صاحب خود معروف دارم
پس رفت و بدستگیری ریسائی بر فراز بان شهر بر شد و بانک بر کشید که ای مردم که بهر جانای جامع بی ساری
نمانده اند که شمارا بعد از خرمایان بزال کفر سبطند بگذرید ای شاپیت کفشد هرگز این دعوت ما اجابت نمی کنیم
و مرضی شماریم گفت شمارا طلب می کنند که با شرکان بقتال مسلمانان روی کنید کفشد هرگز ازین زمین بهتر ایم
پس باز غری بی نیل مراد شد و خاقان بر آشفت و شکران را فرمان کرد تا از خندق بگذرد ترکان نیز هم تر فراموش
و خندق بر خستند و مسلمانان نیزم خشک بر خستند و چون خندق مستوی شد آتش در آن بجنگد و بقدرت و شجاعت
خدا تعالی با وی سخت و زیدین گرفت و آن نیزم را که در هفت روز فرام کرده بود در یکجاقت بسوخت چون خاقان
از اینجا بایس کشت کوفندی میسار مردم ترک قسمت کرد و با ایشان فرمان کرد که گوشت آنها را بخورند و پوست
آنها را از خاک آنها شسته کرده در خندق میبندند آراه عبور میسور کرد در ترکان آن کار بی پای بود یزدان پاک آبروی
نناک بفرستاد تا بارانی شدید بارید و سیلی عظیم بر خاست و آنچه در خندق بود براند و در نهر عظیم بر خست چون
مسلمانان این تائیدات یزدانی و تقدیرات سبحانی بدیدند نیز و مند شدند و ترکان را به تیر باران گرفته از میان تیری
سخت و بر ناف باز غری نشست و در همان شب بیکوترای پوست و از مرک او دهنی عظیم و فونی بندک در مردم ترک
جای کرد و چون خورشید آسمان در خشان کشت مردم ترک از آن بغض و کین ترک کینه تن از مسلمانان پاک آبروی
ایشان بودند و از جمله ایشان ابو العوجا عسکری و حجاج بن حمید نظری بودند حاضر ساختند و جمله را بگشتند و سر حجاج را
بسوی ایشان پرتان ساختند چون مسلمانان اینحال بدیدند و دست تن از فرزندان مشرکان را که نزد ایشان
بجوگان بودند بقتل رسانیدند و شعله قتل اشتعال گرفت و بازار مکا و حتر و نوق می فرود و مردم کرب را بجای

قادر خاقان
دشمن شهر

نشان چینی
از مسلمانان

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

بقال بخندارینند آسپاهیان عرب جوته زنی جوته و فرج از پس فرج بیاید و نیروی ایشان اوج گرفت و در زفرانه نزول
 نمود چون خاقان این روز و سنان پدید مردم صند و فرغانه و شمشیر و دایقن را بگویش گرفت و گفت شما آفریدم بود
 که می گفتید این شهر را هیچ روز یکشایم و این مردم را یا مال کرده و کپال می نمایم اکنون این پسر روز به پنجاه پوست
 و این بند و طسم نشکست آنگاه ایشان را به شام بیاند و گفت از کنار کعبه بگوید عرض کردند ما بقعه توانائی و نیروی
 تن و قوت به ن از می سهام وطن سنان و ضرب سیرف خون آشام و قاصد در میدان و آو سخن با کردان
 کناری ندایم با دادان بگاه بزرگگاه در آبی و بر کار و کردار ما سخنان شو چون غلت شب بجان و خورشید درخشان بر چرخه
 آسمان در نشان شد خاقان از کیسوی میدان با ستاد و ملک طار بنده روی میدان و بنزد کردان نهاد و با
 مسلمانان جنگ در افکنده است تن از ایشان بخت و باز شد و در پناه خانه که مرضی از تیمم در آنجا بود با سایش
 با ستاد و بخور تمبی آهن پاره بد و بیکنند و بر زره او جای گرفت آنجا دندان و کودکان را اندا کرد تا بیایدند و او را
 کشیدند چنانکه بر روی در افتاد و مردی سنکی بد و بیکنند و آن سنگ بر گوش او رسید و او بر زمین بیفتاد و دیگری
 نیزه بد و بند و او را بخت و قتل او بر مردم ترک قتل و سخت کردید خاقان مسلمانان پیام فرستاد که ما را آن قانون
 نباشد که از کنار شهری که بصره در افکنده ایم تا برکشایم کوچ فرایم شما ازین شهر بگوید مسلمانان کفشد قانون
 دین و مذاهب ما آن نیست که بدست نویشتن شهر بکنایم تا گاهی که گشته شویم هر چه توانید آن کنید مردم
 ترک چون این جواب بشینند ایشان را مانده اند که خاقان از محاصره ایشان بریزد و ایشان را از آنجا
 بفرزند یا دوستیه بگو چاند چون اهل کعبه در آن حصار بخت و شقت و چار بودند با این میان همچنان شدند
 و از مردم ترک کردگانها بستند که با ایشان تعرض شوند و فرستاد شدند که کورصول ترکی با جاعتی با ایشان
 باشد تا ایشان را از گزند دشمن مانع کرد و تا بدوستیه در آیند پس ترکان کردگانها با آنها دادند و نیز از مسلمانان
 کردگان بگرفتند آنگاه خاقان از آنجا طبل جیل بگرفت و از آن پس که برفت مسلمانان ما از کعبه بگو چاند پس
 از آن اترالی که با کورصول بودند کفشد در شهر دوستیه ده هزار مرد جنگی حاضرند و با هیچ امین نیستیم که بر ما بیرون
 نماند مسلمانان کفشد اگر ایشان بقتال شبایرون شوند ما نیز با ایشان در معاونت شما مفاقت میکنیم پس رسول
 پناه نهادند چون در میان ایشان و دوستیه آن سواران و سپاهیان را به پند کمان بودند که خاقان کعبه را
 برگشوده و ایک باهنگ ایشان ماه پیوده پس ساخته حرب شدند از آنسوی مسلمانان کس با ایشان فرستادند
 و خبر خویش بگذاشتند پس با ایشان ملاقات کردند و آنکه بجز و از آن سپردن ناتوان بودند با خود حمل کردند
 و چون مسلمانان بدوستیه رسیدند بسوی آنکه دارای کردگانها بودند فرستادند و از وصول خویش خبر دادند
 و با طلاق با این امر کردند پس عرب تنی از کرده گانهای ترک و مردم ترک تنی از کرده گانهای عرب را می را دادند تا
 سباع بن نعمان نزد ترکان و مردی از ترک نزد عرب بجای ماند و هر طایفه از طایفه دیگر در اندیشه بود که اگر کسی
 فودار نماید خرد و کوی در کار نماید سباع که در میدان پرولی سباع با پیگری نشرد گفت همیشه ترک را در کینه

در پیوسته
 در پیوسته

در پیوسته
 در پیوسته

جسد اول از کتاب احوال

۷۴۲ تا ایشان پیوند مردم عرب آن ترکدار را کردند و سبغ نزد مردم ترک بجای ماند که رسول با او گفت چه تو را بر این که در پادشاهت گفت بود و ثوق و هشتم و دهم که نفس تو از آن برتر است که بعد از فریب کار کنی چون که رسول این بشنید او را بجایزه و صلح و اسب و اسلحه بخواست و در با ساختن محاصره که هر روز تحت اهل آن شهر نگاه داشتند بود بعضی گفته اند که ایشان چنان بنحی و شدت دچار بودند که سی و پنج روز آب بشتر از خود دادند و الله اعلم

ذکر ارتداد مردم کرد در وفراستادن اشترس لشکر مدافع و رفع غایب ایشان

در این سال مردم کرد در راه ارتداد سپردند اشترس لشکری ایشان بفرستاد و بر ایشان نظریافتند و عرفان این شهر سخت

وَمَنْ كَفَبْنَا أَهْلَ مَرْوٍ وَعَنْبِرَهُمْ

وَمَنْ كَفَبْنَا أَهْلَ مَرْوٍ وَعَنْبِرَهُمْ

فَلَنْ نَجْجُكُمَا مَا قَدْ عَمِنَّا الْفَيْرَانَا

فَقَدْ بَطَلَمُ لَلْمَرْءِ الْكَرِيمِ قَيْصِرٍ

ذکر سوانح و حوادث سال یکصد و دهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

درین سال خالد قسری امرصلات و احداث و شرط و قضاوت بصره را تاجت بعد از کفایت بلال بن ابی بکره و است

کرد و تاجت از قضاوت فرات داد و درین سال مسلم در باب طان با برکنان جنگ در انماخت و خاقان را با سپاهیان

در یافت و نزدیک بشر تقاطت و رزیدند در انجال بارانی سخت بارید و خاقان منهرم و شکسته شد و مسلم مراجعت نمود

و در مسلک ذی القرمین عبور نمود و درین سال معاویه در ارض روم جنگ در انداخت و صلح را برکشود و هم در انجال

عبد الله بن عقیله القهری در شهر مایه حربه نمود و عبد الرحمن بن معاویه بن حنیس امیر لشکر بحر بود و درین سال ابراهیم

بمیل مردمان را تاج اسلام بگذاشت و عمال و حکام و فرکانداران امصار و بلدان همان کسان بودند که در سال گذشته

سجکومت و فرمانروائی و امارت در ریاست میگردانیدند و تغییر و تبدیلی در ایشان راه نیافت

قضاوت بلال بن ابی بکره در بصره

سکنت خاقان از مسلمة فتح صلح

بمیل مردمان ابراهیم

ذکر وفات ابی سعید حسن بن ابی محسن بصری پان احوال او صاف او

درین سال ابوسعید حسن بنی محسن بصری راه بدیکر جهان نداشت از بزرگان تابعین و جامع سنون علوم و ذکا

و دین و عبادت بود پدرش پیار مولای زمین ثابت انصاری و مادرش خیره کثیر جناب ام سلمه زوجه رسول خدا

صلی الله علیه و آله بود بسیار شایسته که مادرش از حسن عقیبت گرفتاری و حسن بکریتی ام سلمه پستان مبارک به دانش نهادی

داور مشغول داشتی تا مادرش بزرگ شدی و بکرامت آن حضرت علیا منقبت شیر سخن جن جاری شدی که نیکو حکمت

و فصاحت از برکت آن است ابو عمرو بن العلامی گفت از حسن بصری و حجاج بن یوسف افصح نیافرند بادی گفتند

ازین دو تن کدام یک فصیح ترند گفت حسن و از نخت بجالی و لغزب نیز آراسته بود تا از دایه خویش بزرگ افتاده بود

بنی اداغی رسید و از آن مدون بکاست ازین پیش مدعی این کتاب مستطاب کاهی اشارت بدو شد و در ذیل مجلدات

شکوه الالب مفضلاً مسطور کرده اند و مادرش خیره نزد زنان شدی و ایشان را با فایده و داستان را ندی روزی حسن

وفات حسن بصری

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

از دست خط حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در کتاب تاریخ طبرستان
 ۷۴۳

و کذاتی بپوشید که می آید آن بجز و گفت ای مادر کدام یک از من و تو بزرگتریم از سخنان او است که گوید هیچ امری
 یقین را ندیده ام که هیچ سنگ در وی نباشد که بشیبه تریاکی بکشد که هیچ یقین در وی نرود جز در کراچی با اینکند
 و مول آن هیچ سنگ و شبهت نیست چنان از وی بفضلت اندازد که گوید هرگز پویشش متقد نیستند و دیگر میگفت
 از حضرت فاطمه علیها سلام دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله در میان این امت هیچکس اعبد نبود چه در هنگام
 سحر گامان در عبادت یزدان چندان بر پای بایستادی که قدمهای مبارکش آساکردی یعنی با اینکند آنحضرت خیر
 رسول خدای و از گناهای بگسرد و صغیر آسوده بود اینگونه میگذازند در رسول خدای صلی الله علیه و آله چندان در عبادت
 یزدان بایستاد که قدمهای مبارکش درم کرد و با اینکه هیچ گناهی برای آنحضرت در گذشته و آینده نبود و او سنگ ای گنا
 مبارکش در مصلاهی شریفش چون قطره باران در میان بودی و ابراهیم خلیل صلوات الله علیه بارتبت نوشت
 خلعت خلت از خوف خداوند برت چنان بودی که خفقان و قلیان قلب مبارکش را می شیندند این هم جیب
 خلیل است با آن شرافت مقام و جلالت اگر ام که جیب خدای خلیل این در نهی صلی الله علیها را بود پس محب
 و شلفی ازین است که چگونه مطمئن میگردد دل کسیکه از هجوم معاصی و آلام آثام از جای برکنده شده است در کتاب
 غرر انحصاری الاضحو مسطور است که حسن بصری میگفت خدایتعالی در کلام خود حد و مرز مقرر فرموده و با آن سبب
 مردمان از ارتکاب فواحش و جنایتانز جاریانند و بقصاص حکم فرموده تا موجب عبادت باشد پس شما را تقصیر
 کنید و صد الهی بجای آورید و در کار خدا از کوشش کوشش در اندیشه میشود و هیچکس را روا نیست که در اجرا
 حد و الهی تفاوت کند و هیچکس را نرسد که درین موارد قبول شفاعت شافع را نماید چنانکه عبد الله بن عمرو آن
 کرده است که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود: *مَنْ خَانَ نَفْسَهُ خَانَ حُدُودَ اللَّهِ نَفْسًا وَ*
فَقَدْ ضَادَ اللَّهُ تَعَالَى هر کس در حق کسی که خدای بر وی فرود کردید شفاعت کند و اسباب تعطیل حد کرد
 همانا با خدایتعالی مخالفت جسته و ضد کرده است در کتاب مستطرف مروی است که حسن بصری گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله عبد الرحمن سمره را بخواست تا او را حال عملی فرماید عرض کرد یا رسول الله برای من چیست فرمای
 یعنی آن چیز که خیر من در آن است باز فرمای فرمود اقدنی بیتک در سرای نویستن بشین این طحکان میگوید
 وفات حسن بصری در نیمه شرب سال یکصد و دهم روی داد و تو لهش دو سال از خلافت عمر بن الخطاب
 بجای مانده در مدینه طیبه بود مستودی در مروج الذهب گوید ابوسعید حسن بصری چون بزرگتر شد و نه سال بود گویا

ذکر وفات ابی جبرین محمد بن سیرین و پاره از وفات آن ^{منسوخ بود}

وفات ابن سیرین

در نیال محمد بن سیرین بصری بیک سرای جامه کشید پیش بنده انس بن مالک بود و از بای میان و بقولی
 از سببای مین القزوات و نویستن را بچهل هزار و برهاتی بیت هزار در هم باز خرید و مادرش صیفه مولای ابی جبر است
 و محمد که از ابوهریره و ابن عمر جمعی دیگر روایت داشت و او در شمار فقهاء بصره و آل و ربع و در کار خویش است

جمله اول از کتاب احوال

۷۴۳ در این نزدیکی استلمانی درآمد و یکویده با وی نماز نهادم و چون از نماز فراغت یافت غذای با ما داد آن بخواست
قدری نان و شیر و روغن بیاوردند و با با وی بخوردیم و ششتم تا نهم نماز عصر برسد جمیده بیای شد و اذان قانت
بگذاشت و ما را بناز امانت کرده و او پس یک از آن کتابها با طعام خوردند در میان دو نماز و ضو نداشتند و ابن سیرین بنا
بصری صاحب بود و در پایان کار بسبی از وی برکنار شد و چون حسن برده بخانه اش حضور یافت مستودی گوید
ایشان پنج برادر بودند محمد و سعید و یحیی و علی و خالد و انس و باین شان شش تن میشوند که فرزندان ابن سیرین شدند
و بجزه روایت سنن می نمودند و از ایشان نقل میگردند و محمد بن سیرین ده سال از حسن بصری کمتر بود و در کار شریف
و یکصد شب پس اندر ک حسن برد و شبی مکینت بر شام باد بملاذمت این مرد که چه در کوشش او و استماع او سیکنی بود
و در او بل رویا و تعبیر خواب بی بی طولا و دلی و نام داشت و شغل بزاری روز میگذاشت و بعلت داعی که او را بر کردن بود
محبوس گردید و چون انس بن مالکند وفات می نمود وصیت کرد که محمد بن سیرین او را غسل دهد و بر جسدش نماز گذارد
و این وقت ابن سیرین اسیر زندان بود پس نزد امیر بصره که مردی از بنی اسد بود بیامدند و این حکایت بکنند شد امیر اجازت
داد تا از زندان بیرون شود و انس بن مالک غسل کرد و کفن نمود و در قصر انس که در طرف بود بروی نماز بگذراند
و زندان بازگشت و بچ پیدا را اهل و عیال خویش زلفت و از غریب اتفاقات این است که ابن سیرین از یک سینه
سی پرویزانده در قریب یافت و از آن بجزه عبد الله بن محمد سحیکت بجای نمادند و چون محمد بر دسی هزار در هم دین
برگردن داشت پسرش عبد الله آن دین را بگذاشت و چون عبد الله بدو قیمت امرال او بیصد هزار در هم بپوشید
مَنْ خَالَفَ بِيْرُضَ اللَّهِ قَرْضًا حَسَنًا وَمِنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرًا مِثْلَهَا بحقیقت انجاسید وفات محمد بن سیرین
در روز جمعه نهم شوال سال یکصد و دهم هجری در بصره روی داد و او دوش دو سال از خلافت عثمان بن عفان بجای
مانده بود مستودی میگوید چون برده هشتاد و یک سال و بقولی هشتاد و دو سال از زندگانیش بگذشته بود اما خود گوید
ده سال محمد بن سیرین از حسن کوچکتر بود و با اینصورت باید بمقاد و نه سال عمر کرده باشد یا حسن بصری ده سال
یا نوره یکسال و در کار برده باشد و گرنه این دو قول با هم موافق نیست و ازین پیش شرح حال او در ذیل مجلد آ
مشکوٰۃ الادب مسطور گردید و در ابن حلکان مسطور است که از آن پیش که حسن بصری و داع جهان گوید مردی نزد
ابن سیرین شد و گفت در خواب چنان دیدم که گویا مرغی بهتر یکی را که در مسجد مدینه است بر بود ابن سیرین گفت
اگر این خواب برستی باشد حسن بمیرد و آنکه بر گذشت تا حسن برده و پاره تغییرات غیره او در ذیل احوال او حسن
بصری و حجاج بن یوسف در کتابهای مشکوٰۃ الادب چون بخارش یافته با عادت حاجت نیت در کتاب
مستطرف مسطور است که ابن سیرین گفت جماعتی از کودکان بالواح خطوط خود نزد جمیده اسلامی شدند
تا ایشان باز نماید کدام یک بهتر بخاشته اند و کدام یک بر دیگری در علم و سخاوتش سبقت دارند جمیده بیج نظر
بالواح نمود و گفت این شخص حکومتی است و من هرگز متولی هیچ مملکتی و حکومتی نشوم
و گزوفات ابی فراسس همام بن غالب معروف بفرزدوق شاعر

فوت از ذوق
ش و

جداول از کتاب احوال

ع ۳۴
 ابن خلکان این خبر را بنویسند که مسطور داشت مذکور داشته لکن ابو الفرج در کتاب غانی بصورتی دیگر نوشته
 و گوید سیم در اشغال ناکه تخت و در خلافت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که گفته که
 دو بیت شتر و ناقه بگشت و مردمان با زنا پس و اطباق و طبا بپای حل آن گوشت انجمن کردند چون علی علیه السلام شایسته
 بدید فرمود ای مردمان برای شما صلوات الله علیکم ایضا و عتقوا الله عتقوا جمل کتایت از اینک این شتر را خانه
 بود الله و از روی رضای طبع گشته شده است معلوم باد که ازین خبر برمی آید که آنحضرت فرزند آنرا کرده و شتر را
 چه میدانستند که سیم محض ملامت دیگران اینکار کرده است نه برضای مال و میل طبیعت و این تحریم از قبل
 نبی تنزیهی است یا از حیثیت آن است که بعضی اوقات امام علیه السلام بمقتضای وقت و نظر باطن امر حکمی میفرماید
 لکن نه آن است که باید دیگران نیز اجرائی مانند آن احکام متابعت ورزند و تاب شتر پر و جمش نیاب نیاب
 و بنویسند که این معنی که ازاده و نام طایفه است با بچه غایب بد فرزند ق

وسیم مذکور پس در مثل عمرو بن عیین بن سب و صیر شاعر است که این شعر گوید

انا ابن جلال و طلالج الثنا یا متى اصبح العمامة نعیر فونی

این شعر نیز در کتابهای سخا و معانی و بیان به استشهاد مذکور است ابو الفرج صفحانی در کتاب غانی شرح حال
 فرزدق اشارت کرده و در شته نسب او را چنانکه در اینجا مسطور گشت باندک تفاوتی باز نموده است و ازین پیش در
 ذیل کتاب حضرت سجاده علیه السلام بیان حالات او اشارت شد و نیز در غلی این کتاب مستطاب پان مکالمات
 او با ابوبهده اشعری و دیگران نگارش یافت با بچه ابو الفرج میگوید مسطور فرزدق را برادری بود که او را هم میخوانند
 و با حنظل ملقب بود و او را عقل و نباهتی کامل نبود و از روی پسری محمد نام بماند و او برود و مسطور فرزدق را در حق او
 مراثنی باشد و فرزدق را از جمله پسران حبشه و لبطه و سبطه است و هم او را دیگر پسران بودند که برودند و شناسخته
 نیامدند و هم او را پنج دختر داشتش دختر بود و ما در فرزدق بر او بیت ابی عبیده لیند دختر فرطه قضیه است و در فرزدق
 صمصمه را می المودات میخوانند و سبب این لقب این بود که وقتی صمصمه بر مردی از عشیرت خویش برکت و نیکو
 شد که بگرددن چاهی مشغول و زوجه اش بر آن کرد و در گریان است صمصمه با آثرن گفت علت این گریستن چیست
 گفت اینم و میخواهد اینم قمر رانده در خاک نماید صمصمه از بیخالی در محب شد و با نرد گفت چه چیز تو را بر اینکار بازداشت
 گفت شدت فقر و استیصال بر این کردار ما چاره داشت صمصمه گفت من این دختر را از تو بدو ناقه که بچه پیش
 از دنبال باشد جانش را خریدار میبوم تا از شیرش امر معیشت بسازند و این صحبت را رانده در خاک نازید آن
 گفت پذیرفتم پس صمصمه آن دو ناقه را با شتری مصل که در زیر پای داشت به و عطا کرد و با خود همی گفت همانا
 بگو متی توفیق یافتم که هیچکس از مردم عرب بر من سبقت نگیرد و بر خود بر نهاد که در آن پس هر وقت دختر را بین حال
 و چار بنیدند انجمن شد و بر این نقش بگذرانید و چون زمان اسلام فرارسید سعید دختر بر او ایتمی چهار صد دختر
 دنبال خویش بدین خطر برانید و دو فرزدق را درین معاشرت و مبادت تعصایه متعدد و است و این شعر

طیبات در فرزدق
 صمصمه

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

از آن جداست

أَبِي أَحْمَدَ النَّبِيِّنَ صَعَصَعَةَ الَّذِي
 مَتَى تَخْلِفُ الْجَوَانِدَ وَالذُّلُومِيَّةَ
 أَجَارَ بَنَاتِ الْوَالِدِ بْنِ وَثْنِ بْنِ
 عَلِيٍّ عَلَى الْفَقْرِ يُعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ مُحَمَّدٍ
 عَطُوفٌ عَلَى الْأَصْنَامِ حَوْلَ اللَّهِ
 أَنَا بِنُ الدَّهْنِ رَدَّ الْبَيْتَةَ فَضْلَهُ
 فَمَحَسَبٌ دَأْبَتْ عَنْهُ بِمَعْنَى

از بیعت بن مالک بن حنظل حکایت کرده اند که صعصعه بن ناجیه مجاشعی جد فرزوق گفت بجزرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمدم دین اسلام بر من عرض داد پس سلمانی گرفتم و آیات قرآن که میرا با من بیاموست آنگاه عرض کردم یا رسول الله همانا در زمان جاہلیت از من کارهای مینکو پدید شد آیا با جرم و نزدی نایل باشم فرمود بچار سستی عرض کردم وقتی دو نایقه ماهه آبتن از من ناپدید شد پس برشته خویش برنشتند در طلب آنها برآمدم ناگادونه در وسعت کابوی چشمم در آوردم و با شکش بر نفتم و در یکی از آن دو بیت پیری فروت بدیدم کفتم آیا دو نایقه برین نشان دیده باشی گفت آتش آنها یعنی نشان داغ آنها صیت کفتم سیم نبی دارم گفت هر دو نایقه خود را با تیغ خود در یافتی اینک بچه های خود را شیر میدهند و خداهند از برکت آنها اهل مکتی از قوم تو از عرب از طایفه مضر را بهره ور روزی میرساند با بچه در آن حال که با من این سخنان میگفتند ناگاه زنی از بیتی دیگر آن شیخ را ندا کرد و گفت همانا آن زن بر ایند گفت اگر پسر بزاد با ما در قوت و روزی ما شکر کنی است و اگر دختر بزاید است در غایتش دفن کنی آن زن گفت آری جاریه است آیا زنده در کورش کنم چون من این سخنان بشنیدم کفتم یا خانم بنی تمیم آیا ایند خرقه در این میفروشی و تو میدانی که من از مردم عرب و طایفه مضر هستم و من ندانم است که رقیه او را بخرم بلکه خون او را خریدار میشوم تا او را بقتل زسانی گفت بچه چیز او را خریداری کنی کفتم باین دو نایقه و بچهای آنها گفت تا این شتر را که بزیر پای داری بر آن نیفرانی باز روی خویش دست نیابی کفتم چنین کنم بدان شتر که رسوله با من همراه کنی چون بال خویش پیوستم آن بعیر را بتو باز آورده و چون از شب پاسی بر کدشت بخویشتن جید میشدم و کفتم این کمرت که از من روی دادی کجاس از عرب را تا بحال روی نداده است و بر این حال بر کدشت تا طلکده جبل جهان بفروز آفتاب دولت اسلام نورانی گردید و تا این هنگام سیمصد و شصت دختر را هر یک بدو نایقه ماهه آبتن و یک شتر آن بلیه بر ما میدم و از بخت نجات دادم و در حضرت رسول خدای عرض کردم یا رسول الله آیا در یکی را جوهر هستم فرمود این بابی است از نیکی و اجر اینکار برای تو بود که خدای بنی سلام بر تو نازل فرمود **وَاجِبِي الْوَالِدَاتِ فَكَلِمَاتُ الْوَالِدَاتِ** و غالب بن صعصعه در حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله در آمد و چندان عمر یافت که بشرف خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة و السلام در بصره مباحی گشت و فرزوق را نیز بخدمت آنحضرت در آورد ابو الفرج میگوید که آن من چنین است که غالب در زمان امارت زیاد و سلطنت معاویه بر او بجزندی که بد صعصعه بن ناجیه جد

اسلام معلوم